

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«فجميع ما ورد مما يوهم ذلك لا بدّ فيه من التزام أنّ المتأخّر ليس سبباً أو شرطاً، بل السبب و الشرط: الأمر المنتزع من ذلك....»

جواب شیخ(ره) بر کلام صاحب جواهر(ره)

مرحوم شیخ(ره) در جواب از صاحب جواهر(ره) فرموده‌اند: بین شرایط شرعی و شرایط عقلیه فرقی وجود ندارد، همانطوری که در شرایط عقلیه، تاخر شرط از مشروط محال است، در شرایط شرعی هم، تاخر شرط از مشروط محال است. همانطوری که از نظر عقل، اجتماع نقیضین محال است، از نظر شرع هم محال است.

بعد فرموده: این مثالهایی که صاحب جواهر(ره) بیان کرده، که مشروط مقدم بود و شرط متاخر، توجیه ما این است که آنچه که شما خیال می‌کنید عنوان شرط دارد، شرط نیست، آنچه که خیال می‌کنید عنوان سبب را دارد، سبب نیست، بلکه سبب و شرط؛ یک امر انتزاعی از این امور است.

مثلاً عنوان انتزاعی در زن مستحاضه، که روزه‌اش متصف شود، به تعقب غسل در شب، که این تعقب غسل در شب، مقارن با خود روزه است و بگوییم: آنچه شرط هست، خود غسل در شب بماهو هو نیست، بلکه یک عنوانی است که از آن انتزاع می‌شود، یعنی تعقب الغسل که مقارن با همین روزه امروز است.

بنابراین باید در این موارد، دست به توجیه بزنیم و آنچه را که خیال می‌کنید شرط است، بگوییم واقعا شرط نیست، و آنچه را که خیال می‌کنید سبب است، بگوییم: سبب نیست، بلکه شرط و سبب یک امر انتزاعی از این امور است.

لکن فرموده‌اند: متأسفانه این توجیه در مانحن فیه قابل پیاده شدن نیست و نمی‌توانیم بگوییم: گرچه اجازه متاخر است، اما شرط، یک عنوان انتزاعی از اجازه است، مثل این که بگوییم: شرط عبارت از تعقب الاجازه است و نه نفس اجازه، یعنی بگوییم: از همان زمانی که بیع فضولی محقق می‌شود، بر فرضی که در ده روز آینده مالک اجازه دهد، صفت تعقب از همین الان موجود است، یعنی می‌توانیم از همین الان بگوییم: این بیعی است که پشت سر آن اجازه می‌آید.

شیخ(ره) فرموده: اگر شرط صحت فضولی را، اجازه قرار ندهیم و صفت تعقب قرار دهیم، این مخالف با ادله است، برای این که مقتضای ادله این است که «نفس اجازه» شرطیت دارد، نه «وصف تعقب اجازه».

بنابراین گرچه در امور و امثله دیگر بتوانیم این توجیه را بکنیم و یک عنوان انتزاعی را شرط قرار دهیم، اما آن توجیه در ما نحن

فیه جریان ندارد، چون با ادله مخالفت دارد.

بعد فرموده‌اند: اللهم الا ان يقال که برای شرط معنای دیگری بیان کرده و بگوییم: شرط عبارت از چیزی است که حقوق آن، در این که سبب مقدم اثر خودش را بگذارد معتبر است.

اگر برای شرط یک چنین معنا و تفسیری داشته باشیم، که شرط عبارت از چیزی نیست که تأثیر در مشروط بگذارد، بلکه اگر سببی بخواهد تأثیر خودش را بگذارد، ولو سبب هم مقدم باشد، به آنچه که لحوقش معتبر است، شرط می‌گوییم و در ما نحن فیه روی این تفسیر، به اجازه شرط می‌گوییم، چون سبب در ملکیت عقد است.

می‌گوییم: «لحوق اجازه بعداً» شرطیت دارد، اما خود اجازه تأثیری در نقل و انتقال ندارد. آنچه تأثیر در نقل و انتقال دارد، همان عقد است، لکن اگر عقد که سبب مقدم است، بخواهد تأثیر خودش را بگذارد، فقط لحوق خارجی این اجازه معتبر است، اما خود اجازه تأثیری در شیئی ندارد.

شیخ (ره) فرموده: اما این بیان دو اشکال دارد؛ یک اشکال این است که این فقط صرف ادعاء است، که معنایی را برای شرط جعل کرده‌اید که در کلمات فقهاء، احادی اسم آن را شرط نمی‌گذارد. شرط معنایی روشنی دارد، که «ما يتوقف المشروط عليه»، یعنی اگر مشروط بخواهد به فعلیت برسد، توقف بر آن دارد.

اشکال دوم این است که وقتی به سراغ ادله رضایت می‌رویم، می‌بینیم که برای رضایت مالک اثر قائل‌اند و بر حسب ادله، رضایت مالک در نقل و انتقال تأثیر دارد، پس چطور بگوییم: این اجازه هیچ اثری ندارد و تنها لحوق خارجی‌اش سبب تأثیر متقدم است؟

بنابراین شیخ (ره) فرموده: نمی‌توانیم خود اجازه را شرط برای ملکیت قبلی و از حین عقد قرار دهیم. نمی‌توانیم عنوانی را از این اجازه انتزاع کرده و آن را شرط قرار دهیم. چون این هم مخالف با ادله است.

بنابراین شیخ (ره) فرموده: آنچه که صاحب فصول (علیه الرحمه) فرموده و خیلی هم روی این نظریه اصرار دارد، که اشکال شرط متاخر را حل کند که فرموده: اجازه شرط نیست، بلکه تعقب اجازه شرط است، صحیح نیست و از این کلمات بطلان کلام صاحب فصول (ره) هم روشن می‌شود.

دلیل دوم بر کاشفیت اجازه

دلیل دوم تقریباً سه مرحله داشت؛ یک مرحله خود عقد فضولی است، یک مرحله هم اجازه مجیز است و یک مرحله هم امضاء شارع است.

در دلیل دوم گفته‌اند: فضولی که عقد می‌کند، مضمونش انتقال و حصول ملکیت من حین العقد است. مالک هم که اجازه می‌دهد، اجازه‌اش متعلق به همان عقد است. پس مالک هم نقل و انتقال من حین العقد را اجازه می‌دهد. شارع هم که مجموع این کارها را امضا کرده، معنایش حصول نقل و انتقال من حین العقد است. بنابراین با این دلیل اثبات کرده‌اند که نقل و انتقال، از حین عقد محقق می‌شود و هذا معنی الکاشفیه.

اشکال بر دلیل دوم بر کاشفیت اجازه

اشکال اول مرحوم شیخ(ره)

مرحوم شیخ(ره) از این دلیل سه جواب مهم مطرح کرده‌اند، در جواب اول فرموده‌اند: قبول داریم که اجازه متعلق به عقد است، اما قبول نداریم که مضمون عقد، «نقل و انتقال من حین العقد» باشد، بلکه مضمون عقد عبارت از «اصل نقل و انتقال» است و آنچه که انشاء کننده انشاء می‌کند، «اصل نقل و انتقال»، بدون هیچ قیدی است، آنچه که انشاء می‌شود، تنها ملکیت است و نه «ملکیت مقید به زمان عقد».

اگر بتوانید این قید را اثبات کرده و بگویید: معنای عقد، نقل و انتقال من حین العقد است، ادعای شما تثبیت می‌شود. زمان به عنوان ظرف برای انشاء مطرح است، یعنی این انشاء در یک ظرف زمانی قرار می‌گیرد و بین این دو عبارت فرق است که ملکیت در این زمان، یا ملکیت از این زمان.

اگر زمان را در اینجا قید قرار داده و گفتیم: زمان قید برای منشأ است، معنایش این می‌شود که ملکیت مقید به این است که شروعه از این زمان باشد، اما ادعایمان این است که این انشاء در یک ظرف زمانی قرار گرفته، یعنی در این زمان واقع شده، اما زمان قیدی در آن ندارد.

بعد فرموده: همان طوری که مالک که اجازه می‌دهد، آیا اجازه‌اش در این زمان واقع شد و یا مقید به این زمان؟ که آنجا هم روشن است که زمان، ظرف برای اجازه است.

پس فرق بین ظرف و قید این است که اگر قید باشد، تأثیر دارد و به عنوان جزئیت موثر است، اما اگر ظرف باشد، تأثیر و مداخلتی ندارد.

شیخ(ره) فرموده: انشاء منشأ و اجازه مالک، هر دو در زمان واقع می‌شود، اما مقید به زمان نیست، لذا دخالت ندارد، یعنی خواسته بفرماید: فضولی اصل ملکیت را انشاء می‌کند و نه ملکیت مقید به زمان عقد را، مالک هم اصل ملکیت را اجازه می‌کند و شارع هم این عقد فضولی و اجازه را، مجموعاً امضاء می‌کند. پس نه در عقد فضولی، نه در اجازه مجیز و نه در امضاء شارع، در هیچیک از این سه مرحله، زمان، قیدیت و مداخلت ندارد.

شواهد شیخ(ره) بر این که زمان به عنوان ظرف است

شاهد اول

بعد مرحوم شیخ(ره) سه شاهد آورده بر این که زمان به عنوان ظرف است و نه قید.

شاهد اول در ایجاب و قبول است، که وقتی بایع می‌گوید: «بعثت»، آیا در زمانی که می‌گوید، واقع شده؟ اگر مقید باشد، نتیجه‌اش این است که ملکیت از زمان ایجاب آمده، پس باید مشتری که می‌گوید: «قبلت»، ملکیت از زمان ایجاب را اراده کند. آیا کسی می‌تواند ملتزم شود که قبل از قبول ملکیت می‌آید؟ هرگز.

این کاشف از این است که گرچه ایجاب بایع در زمان واقع شده، اما زمان مداخلتی ندارد، بلکه عنوان ظرف دارد.

شاهد دوم

شاهد دوم در باب فسخ است که اگر بگوییم: در عقد، ملکیت من حین العقد است، فسخ هم باید فسخ من حین العقد شود، یعنی وقتی که معامله را فسخ می‌کند، فسخ هم به خود عقد می‌خورد. همانطور که عقد از حین عقد بوده، فسخ هم باید از حین عقد باشد، در حالی که روشن است که فسخ، معنایش انحلال من حین الفسخ است و تا قبل از فسخ، ملکیت بوده است.

بعد شیخ(ره) یک قاعده کلی را در اینجا بیان کرده و فرموده: اجازه، فسخ و رد، در هیچکدام از اینها قید زمان مداخلیتی ندارد.

تطبیق عبارت

«فجميع ما ورد ممّا يوهّم ذلك لا بدّ فيه من التزام أنّ المتأخّر ليس سبباً أو شرطاً»، جميع مثالهایی که وارد شده، که ایهام تقدیم معلول بر علت دارند، شیخ(ره) فرموده: باید توجیه کرده و بگوییم: متأخر نه عنوان سببیت نه شرطیت دارد، «بل السبب و الشرط: الأمر المنتزع من ذلك»، بلکه سبب و شرط امری است که از آن امر متأخر منتزع می‌شود.

«لكن ذلك لا يمكن في ما نحن فيه، بأن يقال: إنّ الشرط تعقّب الإجازة و لحوقها بالعقد و هذا أمر مقارن للعقد على تقدير الإجازة»، حال در ما نحن فيه هم همین حرف را زده و بگوییم: اجازه متأخره شرط نیست، بلکه عنوان انتزاعی از آن، که تعقب اجازه می‌باشد شرط است و تعقب دیگر صفت متأخر نیست.

.....

شیخ(ره) فرموده: این دو اشکال دارد؛ یک اشکال این است که «و هذا مع أنّه لا يستحقّ إطلاق الشرط عليه»، اسم این را نمی‌شود شرط گذاشت، شرط همانطوری که از لفظش پیداست، یعنی چیزی که دخیل در مشروط است. اما اگر برای شرط معنایی بکنید، که هیچ مداخلیتی در هیچ چیزی ندارد، فقط بگوییم: وجود خارجی‌اش باید محقق شود، که دیگر اسمش شرط نیست.

اشکال دوم این است که «غیر صادق علی الرضا»، بر اجازه صدق نمی‌کند، «لأنّ المستفاد من العقل و النقل اعتبار رضا المالك في انتقال ماله»، چون آنچه که از عقل و نقل استفاده می‌شود، اعتبار رضایت مالک در انتقال مالش است و رضایت مالک در انتقال مال اثر دارد، «و أنّه لا يحلّ لغيره بدون طيب النفس»، چون برای غیر مالک، بدون طیب نفس مالک جایز نیست، که در مال تصرف کند. «و أنّه لا ينفع لحوقه في حلّ تصرّف الغير و انقطاع سلطنة المالك»، لحوقش در حلّیت تصرف غیر و انقطاع سلطنت مالک نفعی ندارد. اصلاً از خود لفظ رضایت پیداست، که اگر این تصرف بخواهد صحیح باشد، باید طیب نفس داشته باشم. لذا این که بگوییم: قبلاً تصرفی بوده، صحیح هم بوده و تمام شده، اما باید این رضایت خارجی به آن ملحق شود، این اصلاً معنا ندارد و اصلاً در آن یک شبه تناقضی وجود دارد.

«و ممّا ذكرنا يظهر ضعف ما احتمله في المقام بعض الأعلام»، یعنی از این بیان که تعقب اجازه نمی‌تواند شرط باشد، ضعف قول بعض اعلام که مراد صاحب فصول است، روشن می‌شود، «بل التزم به غير واحد من المعاصرين من أنّ معنى شرطية الإجازة مع كونها كاشفة: شرطية الوصف المنتزع منها»، بلکه غیر واحدی از معاصرین ملتزم شده‌اند به این که اگر بخواهیم اجازه را کاشفه قرار دهیم، معنایش شرطیت صفتی است که از اجازه انتزاع می‌شود. «و هو كونها لاحقة للعقد في المستقبل»، در حالی که اجازه در مستقبل به عقد ملحق می‌شود، «فالعلة التامة: العقد الملحق بالإجازة»، پس علت تامه آن عقدي است که پشت سرش اجازه آمده است.

«و هذه صفة مقارنة للعقد و إن كان نفس الإجازة متأخّرة عنه»، یعنی این صفت لحوق و تعقب، مقارن با عقد است، ولو اینکه خود اجازه متأخر از عقد است.

«و قد التزم بعضهم بما يتفرّع على هذا»، آن وقت بعضی از فقهاء روی این مبنا، فرعی را به دنبالش آورده و گفته‌اند: «من أنّه إذا علم المشتري أنّ المالك للمبيع سيجيز العقد، حلّ له التصرف فيه بمجرد العقد»، اگر مشتری که از فضولی خریده، علم دارد که مالک بعداً اجازه می‌دهد، از همان زمانی که مال مالک به دستش آمده، می‌تواند در آن تصرف کند، چون از همان زمان علم به تعقب للإجازة دارد.

شیخ(ره) فرموده: «و فيه ما لا يخفى من المخالفة للأدلة»، از ادله استفاده می‌کنیم که مادامی که مالک اجازه خارجی‌اش محقق نشده، دیگری حق تصرف ندارد.

اما عرض کردیم که شیخ(ره) بر وجه دوم سه اشکال کرده است. «و یرد على الوجه الثاني أولاً: أنّ الإجازة وإن كانت رضا بمضمون العقد»، قبول داریم که اجازه، رضایت به مضمون عقد است، «إلا أنّ مضمون العقد ليس هو النقل من حينه حتّى يتعلّق الإجازة و الرضا بذلك النقل المقيد بكونه في ذلك الحال»، الا این که مضمون عقد، نقل مقید به حین عقد نیست، تا این که اجازه و رضا به این نقل و ملکیت متعلق شود. ملکیتی که مقید است به این که در آن زمان باشد. «بل هو نفس النقل مجرداً عن ملاحظة وقوعه في زمان»، بلکه کلی نقل است بدون این که ملاحظه کنیم، که در این زمان واقع شده است. «و إنّما الزمان من ضروریات إنشائه»، زمان از ضروریات انشاء نقل است.

«فإنّ قول العاقد: «بعت» ليس «نقلت من هذا الحين» و إنّ كان النقل المنشأ به واقعاً في ذلك الحين»، وقتی عاقد می‌گوید: «بعت»، مقید به این زمان نیست، و لو این که این نقلی که انشاء شده، در آن زمان واقع شده است. «فألزمان ظرف للنقل لا قيد له»، زمان عنوان ظرف دارد و قيد نیست، چون قيد عنوان جزئیت پیدا می‌کند. اگر چیزی قيد شد، جزء می‌شود و اگر جزء شد، عنوان موثریت پیدا می‌کند.

«فكما أنّ إنشاء مجرد النقل الذي هو مضمون العقد في زمان يوجب وقوعه من المنشأ في ذلك الزمان»، در اینجا قیاسی کرده که انشاء نقلی که مضمون عقد است، موجب وقوع نقل از انشاء کننده در این زمان است.

عرض کردم دلیل دوم سه مرحله داشت؛ یکی عقد، یکی اجازه و مرحله سوم امضاء شارع، که شیخ(ره) هر سه مرحله را بررسی کرده؛ مرحله اول خود عقد مقید به آن زمان نیست، کلی نقل است. «فكذلك إجازة ذلك النقل في زمان يوجب وقوعه من المجيز في زمان الإجازة»، همچنین اجازه نقل در زمانی، باعث نمی‌شود که بگوییم: اجازه به نقل از حین عقد می‌خورد، همچنین در مطلب سوم هم که شارع امضا کرده، «و كما أنّ الشارع إذا أمضى نفس العقد وقع النقل من زمانه»، وقتی شارع امضاء می‌کند نقل از زمان امضاء شارع واقع می‌شود. «فكذلك إذا أمضى إجازة المالك وقع النقل من زمان الإجازة»، همچنین اگر شارع اجازه مالک را امضا کرد، النقل از زمان اجازه واقع می‌شود.

پس تا اینجا شیخ(ره) فرموده‌اند: زمان ظرف برای نقل هست، چون هر حادثه‌ای نیاز به زمان دارد و باید در زمانی واقع شود، اما این زمان قیدیت و مداخلیتی بر غرض ندارد.

بعد سه شاهد آورده‌اند؛ شاهد اول، «و لأجل ما ذكرنا لم يكن مقتضى القبول وقوع الملك من زمان الإيجاب»، «ما ذكرنا»، یعنی «من ان الزمان ظرف لا قيد»، «قبلت» به معنای وقوع ملک از زمان ایجاب نیست، «مع أنّه ليس إلّا رضا بمضمون الإيجاب»، در حالی که قبول تنها رضایت به مضمون ایجاب است، «فلو كان مضمون الإيجاب النقل من حينه و كان القبول رضا بذلك»، پس اگر مضمون ایجاب نقل من حین ایجاب باشد و قبول هم رضایت به آن ایجاب باشد، «كان معنى إمضاء الشارع للعقد الحكم بترتب الأثر من حین الإيجاب»، معنایش این می‌شود که شارع عقد را امضا کرده، یعنی حکم به ترتب اثر از حین ایجاب کرده است، «لأنّ الموجب ينقل من حينه، و القابل يتقبّل ذلك و یرضى به»، چون موجب از حین ایجاب نقل می‌کند و قابل هم

همان ایجاب را قبول می‌کند و به همان ایجاب رضایت می‌دهد.

بعد مرحوم شیخ(ره) جواب از یک سؤال مقدر داده که مقایسه ما نحن فيه با ایجاب و قبول، یک مقایسه مع الفارق است، چون در ما نحن فيه عقد را فضولی آورده و تمام کرده و اجازه یک چیز خارج عقد است منتها شرطیت دارد، اما در مقیس علیه، قبول جزء عقد است و عقد مرکب از ایجاب و قبول است و تا همه اجزاء مرکب نیاید، مرکب محقق نمی‌شود، اما در ما نحن فيه عقد قبلاً آمده است.

شیخ(ره) فرموده: «و دعوی: أن العقد سبب للملك فلا يتقدم عليه»، پس این جواب از یک سؤال مقدر است که قیاس بین قبول و اجازه قیاس مع الفارق است و شیخ(ره) جواب داده که این عقد سبب ملک است و لذا بر ملک تقدم پیدا نمی‌کند، «مدفوعة: بأن سببته للملك ليست إلا بمعنى إمضاء الشارع لمقتضاه»، یعنی نمی‌شود ملکیت قبل از قبول بیاید و حتماً باید بعد از تمامیت ایجاب و قبول بیاید، که جواب می‌دهیم که این که عقد را سبب ملک قرار داده‌اید، یعنی شارع همان مقتضایش را امضاء می‌کند. «فإذا فرض مقتضاه مركباً من نقل في زمان و رضا بذلك النقل، كان مقتضى العقد الملك بعد الإيجاب». حالا اگر گفتیم: مقتضای عقد، نقل از زمان ایجاب است و قبول هم رضایت به نقل از آن زمان است، پس باید مقتضای عقد، ملکیت بعد الإيجاب باشد.

بعبارة اخري شيخ(ره) فرموده: شارع عقد را به همان نحوي که واقع می‌شود امضاء کرده است.

حال اگر کسی بگوید: عقد اینطور واقع شده که بایع ایجاب را گفته و ملکیت من حين الإيجاب را قصد کرده و قابل هم قبلت‌اش، به همین ایجاب می‌خورد، یعنی ملکیت از حين ایجاب را قبول کردم. شارع هم این عقد را امضاء می‌کند و نتیجه امضاء شارع این است که ملکیت، از حين ایجاب باشد، در حالی که بالبداهه می‌دانیم اینطور نیست.

پس اولاً قیاس مع الفارق نیست و اگر در اجازه این را می‌گویید، باید در قبول هم این حرف را بزنید و اگر در قبول می‌گویید: موجب وقتی ایجاب را می‌خواند، زمان در آن قیدیت ندارد، در ما نحن فيه هم فضولی وقتی می‌گوید: «بعث»، در اینجا هم زمان دخالتی ندارد و هیچ فرقی بین این دو وجود ندارد.

پس این شاهد اول بر این که زمان ظرف است و عنوان قیدیت ندارد، دو شاهد دیگر هم دارد که ان شاء الله آن را روز شنبه عرض می‌کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ